

سخنرانی رفیق منصور امان

....

بقیه از صفحه ۳

کلی برچسب دیگر مزین می شوند. به هزار و یک فرم استدلال می شود تا سرآخر از هر دوسو به یک نتیجه واحد برسند که می خواهد - و به مفهوم واقعی کلمه التماس می کند - که بی نتیجه بودن و از این هم بدتر، مرگبار بودن دگرگونی شرایط زیست و معاش انسانها بر پایه اقدام مستقل و مستقیم خودشان را القا بکند. طوق توحشی که اعمال می شود را به گردن مردم می ندازند و زیرگوشی و فیلسوفانه به آنها اندرز می دهند که متمدن باشند! بعضی از این معرکه گردانهای مکتبی و دستگاههای اطلاعاتی ام القرا - نه از سر اتفاق - روی چریکهای فدایی، اندیشه هایی که توسط آنها طرح شده و رد پاهایی که به جا گذاشته اند و می گذارند، متمرکز شده اند.

این تصادفی نمی تواند باشد، ضرورتهای مشخصی وجود دارد که آقایون را وادار می کند که مثلا جلوی مسعود احمدزاده سبز بشوند و پشتک و واروی نظری بزنند.

جامعه ی ما در تب و التهاب به سر می برد. اعتراضات به اوضاع سیاسی، معیشتی و فرهنگی جریان دارد و اعتراضات متشکل و شورشیهای پراکنده، نفس رژیم را بریده.

از طرف دیگر رژیم تحت فشار بین المللی قرار گرفته و فرصتهایش یعنی بمب اتمی و عراق به تدریج دارند به تهدید تبدیل می شوند و خودشان به صورت ابزار فشار درآمده اند.

در چنین شرایطی تغییر به عنوان یک امر محتمل، ضروری و در چشم انداز نزدیک، نگاه جامعه به پیرامونش را شکل می دهد. ناپایداری به مثابه ویژگی چیره بر شرایط، به چشم می آید و موقعیت کنونی زیر همین تیر در ذهنیت جامعه ثبت می شود و رسمیت پیدا می کند. این همان پدیده ای است که به آن روانشناسی تغییر می گویند و رویکرد طبقات و ا فشار گوناگون - چه ذی نفع و چه متضرر - به موضوعاتی که پیرامونشان جریان دارد را جهت می دهد. نامتعیین بودن، معلق بودن، منتظر تعیین تکلیف بودن همه ی جفت و بستهایی که جامعه را سازمان داده، ویژگی اصلی چنین موقعیتی است.

جامعه ی ایران در انتظار تحول است و این انتظار هم می تواند منفعل باشد و هم فعال و دخالنگر. برای ایجاد حالت

اول، دامن زدن و تقویت آن، پروراندن ذهنیت مُنجی طلبانه و در گام بعدی، به ظهور رساندن یک مُنجی، ساده ترین و در دسترس ترین راه حل است. کسی، جریانی و نیرویی که مثل حضرت موسی با ضربه ی عصای معجزه گرش، یک تنه و بدون آنکه کسی به زحمت بیافتد، محتاج صرف نیرو باشد و هزینه ای پرداخت کند، همه چیز را تغییر می دهد و به احسن تبدیل می کند.

نمونه کمیک و غیر جدی تلاش در این جهت را در آن شارلاتان لوس آنجلسی می شود مشاهده کرد. داستانی که این آقا بازیگرش بود، با وجود شکل فکاهی اش، یک واقعیت را هم به اثبات می رساند و آن زمینه عینی ایه که به شکل وارونه روی صحنه ی یک تلویزیون به نمایش در آمده و آن چیزی نیست جز سایه سنگین تغییر که روی جامعه امروز ایران معلق است و نگاه ذهنی و روانشناختی خودش را بوجود آورده. ما نمی خواهیم این جریان را دست کم بگیریم چون می تواند یک آزمایش روانی خوب برای سنجش درجه پذیرش اجتماعی راه حلهای ساده و نیابت طلبانه باشد. همین بازی را می شود با چیزی شبیه رییس جمهور ملاها - این شارلاتان یزدی - یا حالا لاید با برادر ناتنی اهل رفسنجانش کرد. یک پله بالاتر پای آمریکا و نیروهای رهایی بخش پنتاگون هم می تواند وسط بیاد.

فرقی نمی کند منجیان معجزه گر از آستین کدام شعبده باز دربیایند، نتیجه فقط منفعل کردن جامعه، به حاشیه راندنش و القای این پندار گمراه کننده است که وکیل وصیهای خوش نیتی پیدا می شوند که در غیاب مردم و نیرویی که از اراده عینیت یافته شان در کفه ترازوی قدرت قرار گرفته، خواسته ها و امیدهای آنها را نمایندگی کرده و جاری می کنند.

برای اینکه روانشناسی تغییر در پوسته ی انتظار ظهور یک مُنجی و چشم داشت به نیروهای غیبی محبوس بشود، لازم است که به شدت با هر امری که به فعال شدن مردم، به متوجه شدن نگاه آنها به سمت خودشان و کشف قدرت دگرگون سازی که در اقدام مستقلشان وجود دارد، مبارزه بشود و در درجه ی اول باید با آن دسته از شناسه های هویت اجتماعی آنها که در یک فرآیند تاریخی و در جریان اصطحکاک و پیکار دایمی و پیوسته نسلیهای گوناگون با ناهمگونیها و تضادهای زندگی عصر خود و نیروهای محرک آنها شکل گرفته، تسویه حساب کرد. باید خرد تاریخی

مردم و تجربه های منتقل شده نفی بشود، از دفتر حافظه پاک بشود و تکیه گاههای اخلاقی و نمادهای انگیزاننده بی اعتبار شده یا از درونمایه خالی بشوند.

یک تلاش دیگر هم در همین جهت از طرف دیگه ای دارد صورت می گیرد که مروجینش اگر چه خواهان جمهوری اسلامی نیستند اما درست به اندازه ی آن از اینکه مردم خود سرنوشتشان را رقم بزنند و شکل بدهند، هراس دارند و با آن مخالفند. به همین دلیل هم چه در متد و چه در مضمون، در مبارزه علیه فاکتورهای ذهنی و عینی چنین تحولی، شانه به شانه ملاها می ساینند. خُب، این را هم از قلم نیاندازیم که میادین دیگه ای هم وجود دارد که در شعاع آن کوشش می شود به نیاز مردم در تعریف هویت خود در برابر هویت دشمنانه و بیگانه ی حکومت، پاسخ داده بشود. شوینیسم ایرانی، عظمت طلبی آنتیک و در سمت دیگه قوم گرایی و گریز از سرنوشت تلخ، سنگین اما مشترک از طریق انزواطلبی، از مهمترین آنها هستند.

دوستان و رفقا، ما با چنین شرایطی روبرو هستیم. تغییر مثل یک نسیم تازه، هوای گندیده و آماس کرده ی جمهوری اسلامی را دارد کنار می زند. تمامی تلاشهای مُنجی گرایانه چه از طریق "اصلاحات" و چه از طریق "ولایت مشروطه" یا به بُن بست رسیدند و یا پیشاپیش مُهر شکست بر پیشانیشان داغ شده. تغییر توسط دخالت خارجی هم - صرف نظر از ماهیت استعماری و تحقیر آمیز آن که فقط شایسته پیشنهاد دهندگانش و نه کارورزان و زحمتکشان میهن ماست - بعد از نمونه ی عراق نشان می دهد که به کجا و چه فاجعه ای می تواند ختم شود.

اما همزمان اجازه بدهید هشدار بدهیم که هیچ جامعه ای نمی تواند به طور دراز مدت در تنش یک بحران حاد اجتماعی و سیاسی زندگی کند. آگه این تنش در یک دگرگونی بنیادی که به کنار زدن ساز و کارهای ضد مردمی و بحران زا می انجامد، تسکین پیدا نکند، به ناگزیر در ضد انقلاب، در راهکارها و گزیننه های ضد مردمی آرام خواهد گرفت. جامعه ای که برنخیزد، محکوم به افول است. جامعه ای که از آن هیچ طبقه ای برنیاد که بتواند اراده اش را به کرسی بنشاند و تضمین کند، درهم فرو خواهد پاشید و تنها الترناتیوی که در برابرش قرار خواهد گرفت، بربریتی است که یا توسط نیروهای وحشی شده درون جامعه و احزاب نومیدی ضدانقلابی به آن

تحمیل می شود یا آقایان بوش و بلر و سواران نظم نوین جهانی برایش به ارمغان می آورند.

نگاه کنید به تمدنهای باستانی، اصلی ترین علت انقراض روم و یونان، این بود که طبقات بالای جامعه به انحطاط گراییدند و طبقات استعمار شده و تحت ستم، بردگان و فقرا از رقم زدن سرنوشت خود، از دست زدن به اقدام انقلابی ناتوان بودند. بیایم جلوتر و به اتحاد شوروی، افغانستان، عراق، چچنی، سودان، اوکراین، گرجستان و و نظر بندازیم.

اشتباه نکنیم، برای اینکه جامعه ی بحران زده و فرآیند تحول آن به این راه یا آن راه بیافتند، به سپری شدن زمان طولانی نیازی نیست. شدت بحران، نزدیک شدن موعد انتخاب را تعیین می کند و این می تواند در عرض چند ماه یا حتی چند هفته اتفاق بیافتد.

دوستان و رفقا، ما در مقابل گُمراه ها، مردم را به خودشان به نیروی زوال ناپذیری که از اراده شان می تواند جاری شود، بازگشت می دهیم. این همان نیرویی است که اشغالگران خارجی مختلف را تاب آورده، مشروطیت و عدالتخانه را به استبداد قبیله ای قاجار تحمیل کرده، توپ و شمشیر قزاقهای محمد علیشاه را به طرفش برگردانده و بساط دیکتاتوری محمد رضا شاه را را برچیده. ما مردم را مخاطب قرار می دهیم و به آنها می گوئیم، در کارخانه، اداره، دانشگاه، پرچم مطالباتان را به دست بگیرید، گرد آنها متشکل بشوید، همبسته بشوید، از مبارزه ی جداگانه یکدیگر پشتیبانی کنید و آنها را به هم پیوند بدهید.

ما، کارورزان یدی و فکری، دانشجویان، زنان، جوانان، تبعیدیان و مهاجران را فرا می خوانیم: به صحنه بیایید! میدان را بگیرید و تغییر را خودتان عینیت بخشید! ما و شما، امروزیان قرن بیست و یکم، گسسته از تاریخ نیستیم، تجارب و آموزه های نسلهای پیشین را در اختیار داریم و می توانیم از آنها بهره بگیریم.

در پایان، درود می فرستم به سپاهکل، یکی از حلقه های غرور آفرین و استوار پیوند دهنده ما با تاریخ، نقطه اتکایی برای درک بهتر اکنون، راهنمایی برای دیدن آفتاب فردا. درود می فرستم به آفتابکاران، فرمانده صفایی فراهانی، نیری، سیف، لنگرودی و دیگر رفقای گروه جنگل.